

# دفاع از قرآن ناطق

به قلم

حیدر حسن الدلیمی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)

دفاع از قرآن ناطق	نام کتاب
دفاعاً عن القرآن الناطق	نام کتاب اصلی
حیدر حسن الدلیمی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۲	تاریخ انتشار
۱۴۳۳ق/۲۰۱۲م	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۴۵	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

---

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.com](http://www.almahdyoon.com)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فهرست

مقدمه..... ۵

دفاع از قرآن ناطق..... ۹

## مقدمه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، أَلْفُكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ،  
يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا، وَيَغْرَقُ مَنْ تَرَكَهَا، الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ، وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَاللَّازِمُ لَهُمْ  
لَا حِقٌّ.

بارخدايا! بر محمد و خاندان پاک و طاهر محمد درود فرست، آن کشتی‌های روان در  
اقیانوس‌های ژرف؛ هرکه بر آن سوار شود ایمنی یابد، و هرکه آن را رها کند غرق شود؛  
پیش افتاده از آن‌ها از دین خارج، و عقب‌مانده از آن‌ها نابود، و همراه با آن‌ها رسیده به حق  
است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ  
وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾<sup>(۱)</sup> (هرگاه فرستاده‌ای چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد تکبر ورزیدید،  
گروهی را دروغ‌گو خواندید و گروهی را کشتید).

در کتاب غیبت شیخ بزرگوار محمد بن ابراهیم رحمته الله، در باب هفدهم بیاب قائم علیه السلام با جهل  
شدید مردم مواجه می‌شود. چنین آمده است:

از مفضل بن یسار نقل شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «وقتی  
قائم ما قیام کند با جهل مردم روبه‌رو می‌شود؛ جهلی شدیدتر از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از جاهلان  
جاهلیت با آن روبه‌رو شد.» به ایشان عرض کردند: این چگونه خواهد بود؟ فرمود: «وقتی  
رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد مردم سنگ و صخره و پیکره‌ها و چوب‌های تراشیده را پرستش

۶ ..... انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دفاع از قرآن ناطق

می کردند؛ اما وقتی قائم (علیه السلام) قیام کند مردم می آیند درحالی که همه شان قرآن را علیه او تأویل، و با کتاب خدا علیه او استدلال می کنند.» سپس فرمود: «و به خدا سوگند عدالت امام در داخل خانه های آنان راه می یابد همان طور که گرما و سرما راه می یابد.»

اندکی پیش تر کتابی تحت عنوان «پاسخ به متشابهات» منتشر شد، درحالی که اسم نویسنده در آن درج نشده، بلکه فقط به درج «مؤسسه فرهنگی دفتر سید شهید در عفاک» روی جلدش بسنده کرده شده بود؛ اما بعد از مدتی مشاهده کردم -نمی دانم برای چه- همین اسم هم از روی جلد کتاب حذف شده است!

پس از مطالعه این کتاب و اطلاع از محتویاتش متوجه شدم فقط نوشته هایی انشایی است و چیزی بیش از افکار و تصویری سطحی که هیچ راهی به معرفت و منطق ندارد در آن وجود ندارد. بنابراین نخواستم درصدد پاسخ گویی به آن بریایم، بلکه فقط خواستم اشتباهاتی را که در آن وجود دارد به برخی از مردم خاطرنشان کنم تا شاید نویسنده اش از اشتباهش بازگردد؛ اما آنچه مرا وادار کرد به پاسخ گویی به مطالب موجود در آن پردازم وجود برخی جاهلانی بوده است که این کتاب را به عنوان پاسخ و ردیه ای به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) در مجموعه اسرار امام مهدی (علیه السلام) درباره تفسیر برخی از متشابهات قرآن کریم مطرح کرده است عَلم کرده اند؛ تفسیرهایی که سید (علیه السلام) با آن ها علما و فقها و متفکرین مسلمان را به تحدی فراخوانده تا همانندش را بیاورند، حتی اگر شده در سطح دو یا سه مسئله، اما به شرطی که پاسخشان علمی باشد؛ و بنده گمان نمی کنم کسی مخالف این شرط بوده باشد مگر کسی که اساساً خواهان باطل باشد!

بنده در پاسخ های این کتاب نمی خواهم به واکاوی روش نویسنده در تأویل و تفسیر آیات قرآن کریم طبق هوا و هوس خودش یا همان «یاوه گویی های ذهنی اش» پردازم؛ درحالی که این کاری است که اهل بیت (علیهم السلام) به شدت ما را از آن نهی کرده اند و روایات وارد شده در این عرصه بسیارند، و بنده فقط به یک روایت برای جویندگان حق- بسنده می کنم.

از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی در محاجه اش با ابوحنیفه نقل شده است، فرمود: «... ای ابوحنیفه، آیا تو کتاب خدا را آن گونه که شایسته اش است می شناسی، و ناسخ و منسوخ آن را می دانی؟» گفت: بله. فرمود: «ای ابوحنیفه، ادعای علم کردی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد هیچ کسی جز اهل کتاب - که بر آنان نازل شده - قرار نداده است؛ وای بر تو! و این علم نزد هیچ کسی غیر از افراد خاص از ذریه پیامبرمان صلی الله علیه و آله نیست، و خداوند حتی یک حرف از کتاب را برای تو به ارث نداده است...»<sup>۱</sup>

و در نهایت می گویم: بارالها، ما را از مدافعان کتابت و اهل بیت علیهم السلام قرار بده؛ و بنده فقط به پاسخ گویی به آنچه در کتاب مذکور وارد شده است - با استناد به کتاب خدا و سنت رسول خدا و اهل بیتش علیهم السلام - بسنده خواهیم کرد.



# دفاع از قرآن ناطق

با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌کنیم و در این کتابچه مغالطه‌کاری‌هایی را شرح می‌دهیم که انسان نمی‌تواند آن‌ها را حمل بر «جهل و نادانی» کند؛ بلکه این‌ها جز برای به گمراهی کشاندن مردم از جاده صواب و درستی به هم بافته نشده‌اند؛ و در صفحات پیش رو به برخی از این مغالطه‌گری‌ها خواهیم پرداخت.

نخستین متنی که به مطالعه‌اش می‌پردازیم متنی است که در «کتاب»<sup>۱</sup> در ص ۲ و ۳ آمده است:

«... اشکالات علمی بزرگی یافتیم که به قرآن کریم و اهل بیت (علیهم‌السلام) اسائه ادب کرده، و به مفهوم عصمت به‌طور کلی- بی‌احترامی شدیدی کرده است؛ به‌اضافه وجود خلط و درهم‌آمیختگی بزرگ میان ظاهر و باطن، و مطرح کردن مفاهیم باطنی متعدد به‌صورت نادقیق...»

**می‌گوییم:** این اهانت و اسائه ادب بزرگ چیست؟ و آیا تو برای اثبات کلام خود دلیل محکمی از کتاب خدا و سنت رسولش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) داری؟

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابَ الَّذِينَ مِنَ الْقِبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup> (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین‌گونه تکذیب کردند. پس بنگر فرجام ستمگران چگونه بوده است.)

و او چگونه چنین احاطه‌ای داشته باشد یا حتی معرفتی جزئی از «باطن قرآن» داشته باشد تا بگوید «خلطی بزرگ میان ظاهر و باطن یافتیم» یا معانی باطنی مطرح‌شده نادقیق

۱. منظور کتاب «پاسخ به متشابهات» منتشرشده توسط «مؤسسه فرهنگی دفتر سید شهید در عفا» است. (مترجم)

۲. یونس: ۳۹.

بوده است، در حالی که امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه و امثالش می فرماید خداوند حتی یک حرف از کتاب خود را برای او به ارث نگذاشته است؛ بلکه این علم فقط نزد خواص از آل محمد (علیهم السلام) است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) این علم را از طرف امام مهدی (علیه السلام) آورده، و هرگز آن را از طرف خودش ادعا نکرده است. حال تو این علم را از کجا آورده‌ای؟ آیا از اربابان و استادان منحرف آورده‌ای؛ همان‌ها که شهید صدر (رحمته الله) آنان را فاسق خواند و نهی‌شان کرد، ولی از گمراهی خود دست برنداشتند؟!

پس سپاس و ستایش خدایی را که ما را از شرّ او و امثالش رهایی بخشید، و ما را بر بصیرتی از امر خود قرار داد.

#### وی در ص ۴ گفته است:

«... نویسنده باید متوجه باشد این واقعه بعد از اینکه ابراهیم (علیه السلام) ملکوت آسمان‌ها و زمین را مشاهده کرد و از مؤمنان گردید اتفاق افتاد، و شکی نیست او را از اشتباهاتی مصون می‌دارد که مستلزم معانی متعالی مثل مقام ربوبیت و الوهیت نیست. پس سه مرتبه گرفتار شدن وی در این شبهه در یک روز قطعاً او را از یقین ملکوتی خارج می‌سازد، و حتی او را از ایمان خارج می‌سازد؛ و اگر بر آن اصرار می‌ورزید چه بسا او را از دینش خارج می‌گرداند...»

می‌گوییم: خداوند باری تعالی در کتاب کریم خود به جایز بودن اشتباه انبیاء (علیهم السلام) اشاره کرده است، اما این اشتباهات گمراهی اُمت را به سبب پیروی از پیامبران (علیهم السلام) لازم نمی‌گرداند؛ زیرا خداوند متعال متولی عصمت آنان و روشن کردن حقیقت برایشان شده است. برخی نمونه‌ها را ذکر خواهیم کرد:

- داستان پیامبر خدا موسی (علیه السلام)، وقتی هفتاد نفر از اصحابش را برای میقات پروردگارش انتخاب کرد در حالی که در ایمان آن‌ها هیچ شک و تردیدی نداشت؛ اما

پس از آن، وقتی آن‌ها رؤیت آشکار خداوند را درخواست کردند نفاق آنان برایش روشن گردید.<sup>۱</sup>

- قصه پیامبر خدا یونس علیه السلام وقتی قوم خود را ترک کرد و ماهی او را بلعید.
- داستان ملاقات موسی علیه السلام با بنده صالح (عالم) علیه السلام.

اما در رابطه با ملائکه - که طبق متن قرآن کریم بندگان مکرّم هستند و خطایی از آنان سر نمی‌زند. با این وجود باز هم دچار اشتباه می‌شوند. به سراغ معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رویم آن هنگام که ملائکه نور رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدند که اطراف آسمان‌ها را نورافشانی کرده است گفتند: «منزه و مقدس است پروردگار ما، پروردگار ملائکه و روح؛ رحمت تو بر غضبت پیشی گرفته است. جبرئیل فریاد زد: الله اکبر؛ و چهار مرتبه تکرار کرد. سپس ملائکه گفتند: این نور چقدر به نور پروردگار ما شبیه است! جبرئیل فرمود: این محمد خاتم انبیاست...»

ای خواننده عزیز به علت «اذان» در بحارالانوار، و همچنین حدیث نورانی، و چگونگی مشتبه شدن نور محمد و آل محمد علیهم السلام بر ملائکه به اینکه نور خداوند سبحان بوده است مراجعه کن.

دقت کن؛ این‌ها ملائکه‌ای هستند که در ملکوت سکنا گزیده‌اند، و طبق آنچه تعبیر کردی در یقین ملکوتی قرار دارند.

اما این رؤیت بعد از یقین حاصل شده است؛ یعنی پس از اینکه ابراهیم خلیل به ملکوت آسمان‌ها عروج کرده بود؛ پس این رؤیتی ملکوتی بوده است، و این واقعیتی است که به هیچ‌وجه نمی‌توان انکارش کرد و حتی برایش دلیل قاطعی وجود دارد.

در تفسیر قمی روایت شده است: از امام صادق علیه السلام درباره فرموده پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام «این پروردگار من است» پرسیده شد، که آیا در این گفته «این پروردگار من است» وی شرک

ورزیده است؟ حضرت فرمود: «نه، کسی که امروز چنین سخنی بگوید مشرک است. از ابراهیم شرکی سر نزد، و او فقط در جست‌وجوی پروردگارش بود، و اگر کسی غیر از او چنین بگوید شرک ورزیده است.»<sup>۱</sup>

بنابراین بحثی که سید (علیه السلام) ارائه کرده مربوط به یک جست‌وجوی روحانی ملکوتی بوده، و به آن صورتی که عده‌ای متوهم شده‌اند یا می‌خواهند دیگران را به توهم بیندازند. مربوط به این عالم نبوده است؛ زیرا خداوند ملکوت را برای ابراهیم (علیه السلام) آشکار کرد، و او [برخی] از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد. اگر این واقعه به عالم جسمانی مربوط می‌شد قطعاً آنچه از ابراهیم (علیه السلام) یا هرکس دیگری صادر شده است کفر محسوب می‌شد، و این نکته‌ای است که کلام معصوم به‌روشنی به آن دلالت می‌کند؛ زیرا کسی که بعد از ابراهیم (علیه السلام) از بُعد روحانی به جست‌وجوی پروردگارش بپردازد به منزله ابراهیم خواهد بود؛ و چه بسا ابراهیم (علیه السلام) آن را در این عالم جسمانی نیز تکرار کرده باشد تا قوم خودش را که اجرام آسمانی را پرستش می‌کردند سرزنش کند؛ زیرا او از ماهیت خورشید و ماه و ستارگان آگاه بود.

این شخص بی‌مقدار در کتاب خود در صفحه ۵ گفته است:

«... و در اینجا گفته می‌شود: از سخنان نویسنده چنین برمی‌آید که ابراهیم (علیه السلام) حقایق اهل بیت (علیهم السلام) و خاستگاه و غایات (فرموده‌هایشان) را می‌دانسته است، و این قطعاً احاطه ملکوتی بر آنان (علیهم السلام) را معنی می‌دهد؛ درحالی‌که چنین برداشتی مخالف فرموده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که فرموده است: ای علی، کسی جز من و تو خدا را نشناخت، و کسی جز خدا و تو مرا نشناخت، و کسی جز من، تو و خدا را نشناخت...؛ مبدأ یا فرمایشات از نظر ظاهر زبانی همان آغاز و پایان است، و آنچه در میانشان قرار می‌گیرد تمامی حقیقت خواهد بود...»

می‌گوییم: این یک افترای محض از سوی اوست، و سید احمد الحسن (علیه السلام) هرگز چنین

چیزی نفرموده است. ابراهیم علیه السلام هرگز به شناخت تمام و کمال محمد و علی (صلوات خدا بر آنان) دست نیافت؛ بلکه خداوند آن‌ها را برای او متمایز گرداند و به او شناساند که آنان مخلوق هستند و ارباب نیستند، به دلیل وجود شائبه‌ای که در هر مخلوقی موجود است. اگر آن‌ها نور مطلق و بدون هیچ ظلمتی بودند بی تردید خداوند جل جلاله می‌شدند. از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده است خداوند نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست؛ و هیچ موجود دیگری غیر از او به این صفت متصف نمی‌شود، و هر مخلوقی به فراخور حال خودش - با تاریکی و ظلمتی درآمیخته است.

اضافه می‌کنم اگر شما به خورشید یا ماه نگاه کرده باشی خواهی دانست شدت نور خورشید بیشتر از ماه، و خورشید بزرگ‌تر از ماه است؛ اما این به آن معنا نیست که ناظر به خورشید و ماه از تمام اسرارشان آگاه باشد، مثل اینکه خورشید یا ماه از چه موادی آفریده شده‌اند، و کدام‌یک قبل از دیگری آفریده شده، و چه وقت آفریده شده است و دیگر جزئیات دقیق. بنابراین آن شناختی که به اهل بیت علیهم السلام ختم می‌شود شناخت و معرفت کامل است؛ اما درباره شناخت جزئی، هیچ فرد عاقلی از نبود چنین معرفتی دم نمی‌زند؛ زیرا اگر چنین شناخت و معرفتی وجود نمی‌داشت ما نمی‌توانستیم بفهمیم آنان علیهم السلام برترین خلائق و واجب‌الاطاعه هستند؛ و این نکته بر انسان عاقل پوشیده نیست.

اما این گفته تو که محمد و علی علیهم السلام و اهل بیت آنان علیهم السلام افولی ندارند، بلکه انواری جاودان هستند، در این خصوص اختلافی وجود ندارد، اما گویا به نظر می‌رسد این شخص تفاوت میان «زوال» و «شائبه عدم» را نمی‌داند؛ و این نکته‌ای است که مادر فرزندمرده را به خنده می‌اندازد. جزئیات دقیق در این خصوص در کتاب «متشابهات» موجود است، اما او بد شنیده و بد پاسخ داده است. دنیای شهادت یعنی دنیای مادی - دارای قوانین خاص خودش است و با قوانین عالم ملکوت فرق دارد. افول در عالم ملکوت به معنای بازگشت به منیت و ذاتی است که از نیستی و عدم خلق شده، یا با ظلمت و تاریکی درآمیخته است، و مثل افول در عالم ماده نیست که به معنی زوال و نابودی است.

بنده نمی دانم آیا این شخص «رد کننده خدا و رسولش» کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) را متوجه شده، یا اصلاً کلام وی را درک نکرده است؟!

### ص ۶:

«... اما این فرموده ابراهیم: ﴿لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ (افول کنندگان را دوست ندارم)، مصیبت بزرگی خواهد بود اگر -طبق فهم نویسندہ- مقصود، محمد و علی و مهدی (علیهم السلام) باشد. بعد از اینکه ابراهیم (علیه السلام) دانست این...»

می گویم: «مصیبت بزرگ» گفته او و فهم نادرست او از کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) است، با توجه به اینکه سید (علیه السلام) هرگز چنین نفرموده است؛ و نیز این گفته وی تفسیر او از قرآن بر اساس هوا و هوس خودش است. کدامیک از ماست که دوست داشته باشد خدایش مخلوق باشد، حال این مخلوق از هر درجه و منزلتی برخوردار باشد؟! ابراهیم (علیه السلام) صفتی را که درباره آنان دچار توهم شده بود دوست نداشت و منظور خود آنان نبوده است، و این صفت الوهیت است؛ متن کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) چنین می گوید؛ می توانید مراجعه کنید.

اما این یاهوگویی ها، بهتانی است که بالاتر از آن بهتانی نیست که به اهل بیت نبوت ائمه و مهدیون (علیهم السلام) وارد می شود، و این روشی بوده است که دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در هر زمان و مکان در پیش می گرفته اند؛ انا لله و انا الیه راجعون.

### ص ۸ تا ۱۰:

نویسنده بعد از نقل متن زیر از کلام سید احمد الحسن (علیه السلام):

«نام های سه گانه یعنی «الله، الرحمن و الرحیم» در لاهوت یا همان ذات اقدس الهی ارکان اسم اعظم اعظم اعظم (هو) هستند؛ و این اسم های سه گانه همان مدینه

کمالات الهی یعنی الله هستند، که درب ظاهر (بیرون) و درب باطن (درون) آن الرحمن الرحیم است.

این نام‌های سه‌گانه در حَلَق، محمد ﷺ و امام علی ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ هستند؛... پس محمد ﷺ از خداست و او کتاب خدا بلکه او خداوند در حَلَق است؛ و علی و فاطمه از رحمت خداوند هستند؛ پس آن‌ها الرحمن الرحیم هستند.»

چنین توضیح داده است:

«و در اینجا گفته می‌شود رسول خدا ﷺ در چندین جا ثابت کرده است او بنده خدا و فرستاده خداست و از مقام الوهیت به دور است... اما این گفته وی: «محمد کتاب خداست» منافای کلام امیرالمؤمنین ﷺ است که می‌فرماید: «من قرآن ناطق هستم»؛ پس مقام رسول خدا ﷺ بالاتر از آن است.

اما این گفته وی: «بلکه او خدای در خلق است» یعنی محمد ﷺ خداست! اگر این چنین گفته شود این معنای باطنی ناقص خواهد بود، و با طرح شبهه مستحکمی نسبت به باری تعالی، انسان را به سوی کفر می‌کشاند...»

می‌گوییم: به نظر می‌رسد این نویسنده مجهول معروف، از کلام اهل بیت ﷺ اطلاع ندارد و فرق میان «تجافی» و «تجلی» را نمی‌داند.

تجافی یعنی زوال یک چیز از مکانش و حلول آن در مکان دیگر؛ و اگر چنین نسبتی به باری تعالی نسبت داده شود کفر است.

اما تجلی به معنی ظهور چیزی در یک مکان است، مثل ظهور تصویر در آینه. اصل صورت به آینه منتقل نشده، بلکه در آینه ظهور یافته و متجلی شده است، و این به دلیل وجود قابلیت بازتاب این تصویر به میزان صفا و پاکی از آلودگی‌هاست. اعتقاد به «تجلی» جایز، و از اهل بیت ﷺ روایت شده است: «یقیناً خدا در قرآن برای شما تجلی یافته است.»

و نیز فرموده‌اند: «ما وجه خداییم، ما چشم خدا در میان خلق، و دست گشاده او برای

رحمت بر بندگانش هستیم.»<sup>۱</sup>

تمام علمای شیعه بدون استثنا بر «تجلی» متفق القول هستند؛ و این فرموده سید احمد الحسن (علیه السلام) که محمد (صلی الله علیه و آله) در خلق است یعنی «با تجلی» خدای در خلق است، نه با تجافی؛ و این واقعیتی که سید در چندین جا در کتاب‌های خود به آن تصریح کرده، و به همان صورتی است که اخبار اهل بیت (علیهم السلام) به آن تصریح کرده‌اند. بنده در اینجا می‌پرسم معنای این فرموده معصوم در دعای سمات چیست: «وبطلعتک فی ساعیر، وظهرک فی جبل فاران» «به طلوع تو در ساعیر، و ظهور تو در کوه فاران»؟ اگر بگوییم این ظهور، ظهور تجافی است این دقیقاً خود کفر خواهد بود، درحالی که واقعیت این است که فقط با ظهور به تجلی معنی می‌دهد.

طلعت خدا در ساعیر به واسطه عیسی (علیه السلام)، و ظهورش در کوه فاران (مکه) به واسطه محمد (صلی الله علیه و آله) انجام شده است؛ و این فرموده امام حسین (علیه السلام) در دعایش: «خدایا تو را به واسطه خودت شناختم» یعنی با تجلی تو در خلقت، که محمد است؛ همچنین این فرموده ائمه (علیهم السلام): «خدا را با خدا شناس»<sup>۲</sup> یعنی با تجلی خدا در خلق.

اما این گفته او که «محمد کتاب خداست» با فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) که «من قرآن ناطق هستم» منافات دارد، بنده به او و امثال او می‌گوییم اینکه خودت اندکی بالاتر گفتی «خداوند برای ما با قرآن متجلی شده است» چه معنایی دارد؟ اهل بیت (علیهم السلام) تجلی اسم‌های خدا و تجلی کتاب خدا هستند. به علاوه خاطر نشان می‌کنم علی (علیه السلام) نفس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. این‌ها چه منافاتی با یکدیگر دارند؟

ص ۹:

۱. کافی: ج ۱ ص ۱۴۳.

۲. بحارالانوار: ج ۱۰۸ ص ۴۴.

نویسنده، حدیث قدسی: «ای احمد، اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم؛ و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم؛ و اگر فاطمه نبود شما را خلق نمی‌کردم»<sup>۱</sup> و سخن سید احمد الحسن علیه السلام، را نقل کرده: «... اگر علی علیه السلام نبود محمد صلی الله علیه و آله خلق نمی‌شد؛ و اگر علی علیه السلام نبود محمد صلی الله علیه و آله شناخته نمی‌شد. او دروازه خداست که از طریق آن عطا می‌شود...» و سپس توضیح داده است:

«اینجا گفته می‌شود حدیث قدسی به وابستگی خلقت محمد به وجود علی اشاره می‌کند. درحالی‌که نویسنده شناخت محمد صلی الله علیه و آله را وابسته به وجود علی علیه السلام می‌داند؛ و می‌دانیم اصل خلقت هیچ ارتباطی با شناخت و معرفت ندارد...»

می‌گوییم: این نویسنده این علم را از کجا آورده است درحالی‌که او جز اندکی از ظاهر دنیا نمی‌داند؛ و من او را به این حدیث قدسی بلندمرتبه احاله می‌دهم که می‌فرماید: «من گنجی پنهان بودم. دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.»<sup>۲</sup>

با جود این حدیث قدسی او چه می‌تواند بگوید؟! و چگونه اصل خلقت را به معرفت مربوط می‌سازد؟! یا این حدیث از نظر تو صحیح نیست، و راویانش چنین و چنان هستند؟!

## ص ۱۰ و ۱۱:

نویسنده درباره شرح حروف مقطعه «الف لام میم» در قرآن کریم که سید احمد الحسن علیه السلام فرموده: «و محمد صلی الله علیه و آله ماه کامل، و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام ماه غیر کامل هستند» توضیح داده و گفته است:

«اگر گفته نویسنده در صفحه ۲ را نیز در نظر بگیریم تناقض بزرگی را در دیدگاه نویسنده خواهیم دید. میان خورشید و ماه کامل تفاوت وجود دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الشَّمْسُ

۱. مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۱۶۸.

۲. بحار الانوار: ج ۸۴ ص ۱۹۹.

وَأَلْقَمَرَ بِحُسْبَانٍ ﴿ خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند. چگونه ممکن است رسول خدا ﷺ در صفحه ۲ خورشید، و در صفحه ۱۷ ماه کامل باشد.

اما این گفته او که: «علی ماه شبهه کامل است.» در این گفته به نوعی کسر شأن امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود دارد، در حالی که آن حضرت (علیه السلام) ماه کامل است...»

می گویم: از او می خواهم آنچه را خوانده، یک بار دیگر بخواند. سید احمد الحسن (علیه السلام) فرموده کلمه ای از قرآن از رسول خدا ﷺ است، بلکه فرموده جایگاه رسول خدا ﷺ به منزله ماه کامل است، و علی و فاطمه (علیها السلام) نسبت به رسول خدا ﷺ به منزله قمر شبهه کامل هستند، و این سخنی است که در میان عاقلان هیچ مخالفی ندارد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است هنگامی که شخصی از ایشان پرسید: آیا شما از محمد ﷺ با فضیلت تر هستی؟ فرمود: «وای بر تو، من فقط بنده ای از بندگان محمد ﷺ هستم.»<sup>۱</sup> پس وجه این کسر شأنی که او ذکر کرده کجاست؟ به علاوه حمل تمام معانی قرآن کریم بر یک مصداق امکان پذیر نیست، و اگر چنین کنید به مذهب اهل سنت گرویده اید که گفته اند مقصود از «عبس و تولى: روى در هم کشید و روى گردان شد» رسول خدا ﷺ است و او مخاطب این آیه است؛ در حالی که هرگز این گونه نیست و چنین نسبتی از ساحت مقدس رسول کریم - که صاحب خلقی عظیم است - بسی به دور است.

لازم به ذکر است به او بگویم: «خدا رحمت کند بنده ای را که قدر خودش را بشناسد.» ای نادان، تو را چه به این اسرار و رموز و معانی بزرگ، و این اعتراض ها به اهل بیت (علیهم السلام)؟! اما استنتاجی که خودت از طریق تفسیر سید احمد الحسن (علیه السلام)، برای تساوی علی و فاطمه (علیها السلام) در معرفت به دست آوردی این نتیجه گیری تو از فرموده رسول خدا ﷺ است که اگر علی (علیه السلام) نبود همسر و هم گفوی برای فاطمه (علیها السلام) وجود نداشت؛ یا حسین از من است و من از حسین هستم؛

و فرموده خداوند سبحان و متعال: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup> (و ما خودمان و شما خودتان). آیا از این‌ها تو تساوی جایگاه رسول خدا ﷺ و علی (علیه السلام) را نتیجه می‌گیری؟! یا چیز دیگری؟!

ص ۱۲:

نویسنده گفته است:

«أجزی به ... الصوم» صحیح نیست و صحیح «أجزی به» است. در اینجا گفته می‌شود: تا اینجا این گفته طرح و ایده سید شهید است، و در صفحه ۱۹ گفته است: ماحصل آن این است که خداوند خودش پاداش روزه‌دار است. در اینجا گفته می‌شود: چگونه ممکن است فاعل، مفعول و جزا نیز باشد؟! و چگونه ممکن است "پروردگارِ عمل و امرکننده به آن" در عین حال نتیجه آن نیز باشد؟! آیا ممکن نیست جایگزینی برای این گفته وجود داشته باشد...»

می‌گوییم: مقصود از این روزه‌داری، روزه از «منیت» است، و اینکه شما «من» را نادیده بگیرید. حال اگر پاداش این روزه، ثواب و تکریم از سوی خداوند باشد در این صورت این عمل چه ویژگی خاصی خواهد داشت تا آن را از دیگر اعمال متمایز بگرداند؟ آری، خودِ خداوند پاداش آن است؛ زیرا این روزه طبق آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) فرموده عبارت است از: «اینکه انسان از مردم تنهایی گزیند و با خداوند سبحان و متعال انس بگیرد.»

به علاوه می‌گوییم: او به این فرموده امام صادق (علیه السلام) چه پاسخی می‌دهد: «اگر توانستی

چیزی جز خدا نخوری پس چنین کن.»

## ص ۱۲:

نویسنده گفته است:

«ابلیس از جنیان است اما به سبب عبادتش ارتقا یافت و جزو ملائکه گردید. پس جنیان به سبب عبادت ارتقا می‌یابند تا آنجا که ملائکه می‌شوند. در اینجا گفته می‌شود ... و این چیزی است که برای ابلیس قبل از عصیان حاصل شد، اما به نظر "نویسنده" او به معنای واقعی تبدیل به فرشته می‌شود؛ و این غیر منطقی است و هیچ کس چنین چیزی نگفته است...»

می‌گویم: من کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) را که قسمتی از آن را تو نقل کردی و قسمت دیگرش را تحریف کردی برایت نقل می‌کنم:

«از همین رو قرآن یک بار ابلیس را از فرشتگان می‌خواند و بار دیگر از جن. امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه قاصعه از او به مَلک تعبیر می‌کند.

در مرحله پیش از صادر شدن فرمان سجده بر آدم، با توجه به آنچه ابلیس به آن رسید و با توجه به اصل ابلیس (لعنه الله)، هر دوی این‌ها صحیح است.»

این تصویری که تو نقل کردی کجاست؟! شکایتم را نزد خدا می‌برم.

## ص ۱۳:

نویسنده بعد از این فرمایش سید احمد الحسن (علیه السلام): «بوسیدن دست علمای دین جایز نیست. همان‌طور که امام صادق (علیه السلام) فرموده است، بوسیدن دست جز برای نبی یا وصی صحیح نیست» گفته است:

«و در اینجا گفته می‌شود... چگونه نویسنده جایز دانسته بگوید تنها بوسیدن دست پیامبر یا وصی جایز است، اگر حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را خوانده باشد؟!»

می‌گویم: سبحان الله! این چه نویسنده‌ای است که حتی کلام امام صادق (علیه السلام) را رد

می‌کند، درحالی‌که خودش احتمال صحت روایت امام علیه السلام را وارد دانسته است. آیا از نظر قواعد عقلی خودشان معروف نیست که هرگاه احتمال به میان آید استدلال باطل می‌شود؟! پس استدلال او بیه‌خاطر آنچه خودش آورده باطل است.

لازم به ذکر است سیاق حدیثی که وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کرده بیانگر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرض بیان جواز یا عدم جواز یا حلال بودن عمل نبوده است. خود شخص سؤال‌کننده و حدیث دلالت بر نهی آن شخص از این عمل نداشته است؛ زیرا او از بزرگان جاهلیت بوده، و رسول خدا از آنچه درون قلب او بوده آگاه بوده است.

#### ص ۱۴:

نویسنده پس از نقل این کلام سید احمد الحسن علیه السلام: «مراد از عمل شیطان همان قبطی بوده است (که موسی او را کشت) از این جهت که وی دست‌پرورده<sup>۱</sup> شیطان بود...» گفته است:

«و در اینجا گفته می‌شود: می‌دانیم تمام بشریت صنّ و آفریده<sup>۲</sup> خداوند متعال هستند؛ پس او به‌تنهایی و به‌طور مستقل- یگانه خالق و صانع است؛ اما اینکه شیطان صانع یا خالق باشد این امری است ... چگونه نویسنده جایز دانسته او را با وجود چنین ضعفی که دارد خالق و صانع قرار دهد؟»

می‌گوییم: بهتان و تحریف کلام آل محمد علیهم السلام بس است. سید احمد الحسن علیه السلام نغمه‌دهنده شیطان خالق آن قبطی یا شخص دیگر بوده است، و مقصود سید علیه السلام اساساً چیز دیگری بوده است. آیا آن‌ها این حدیث معصوم را نخوانده‌اند: «ما صنّ (آفریده) خدا هستیم؛ و پس از آن، مخلوقات صنّ ما هستند.»<sup>۲</sup>

۱. صنیعة.

۲. مشارق انوار الیقین: ص ۵۷.

آیا خواننده اقرار می‌کند که اهل بیت (علیهم السلام) خالق هستند؟ یا مثلاً فرموده خداوند متعال آن هنگام که پسر عاق شده نوح را به «ناصالح و ناخلف» توصیف می‌کند؟ همچنین فرموده‌اش به موسی (علیه السلام) را که «و تو را برای خودم آفریدم»؟

بدیهی است خداوند، خالق و آفریننده تمام مخلوقات است، و از میان نوع بشر، موسی (علیه السلام) را مخصوص گردانید؛ زیرا خداوند او را برگزید و به او آموخت و تربیتش کرد، و سپس موسی (علیه السلام) را به‌عنوان سرپرست و پیشوایی برای خلق برگزید. به همین ترتیب آن قبطی کافر نیز از فرعون و شیطان، اولیایی برای خودش برگرفت، و به این ترتیب پرورش یافته آن‌ها شد. حتی ما در سطح گویش عامیانه و زبان مرسوم نیز به‌عنوان مثال می‌گوییم: فلانی دست‌نشانده استعمار است، و فلانی مهره صهیونیسم است. حال آیا مقصودمان این بوده که استعمار و صهیونیسم آن‌ها را خلق کرده‌اند و خالق آن‌ها هستند؟! سبحان الله!

### ص ۱۶ تا ۱۶:

نویسنده این فرموده سید احمد الحسن (علیه السلام) را آورده: «آنچه بیان شد بر این مبنا بود که اسرائیل یعنی حضرت یعقوب؛ ولی واقعیت آن است که اسرائیل به‌معنای بنده خداست، و منظور محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ و بنی اسرائیل نیز آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند» و سپس گفته است:

«و اینجا گفته می‌شود ... از تمام این مقطع‌ها و آیات قرآن کریم می‌توان به‌شکلی که هیچ شک و تردیدی بر نمی‌تابد به این نتیجه رسید که اسرائیل همان یعقوب (علیه السلام) است، [و برداشت دیگر] معنایی ندارد؛ زیرا در این صورت -طبق گمان نویسنده- پیامبر خدا موسی (علیه السلام) از فرعون درخواست می‌کند فرزندان محمد (صلی الله علیه و آله) را به‌همراهش بفرستد. به‌علاوه اضافه کردن این اسم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به رفعت و نزدیکی او به خداوند متعال نمی‌افزاید. اسم محمد (صلی الله علیه و آله) در عالم تکوین از اسرائیل کامل‌تر است.»

می‌گوییم: این اعتراض و این رد کردن در حقیقت رد و اعتراض به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) است؛ زیرا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرموده است: «من عبد الله

(بنده خدا) هستم و اسمم محمد است؛ و من عبدالله (بنده خدا) هستم و اسمم اسرائیل است. پس هرآنچه به او امر کرده به من نیز امر کرده، و هر اشاره‌ای که به او داشته به من نیز داشته است.»<sup>۱</sup>

همچنین در تفسیر عیاشی از هارون بن محمد نقل شده است، گفت: از اباعبدالله امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند سبحان و متعال پرسیدم: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (ای فرزندان اسرائیل)؛ فرمود: «منظور به طور خاص ما هستیم.»<sup>۲</sup>

همچنین از محمد بن علی روایت شده است، گفت: از امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند متعال پرسیدم: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾، فرمود: «این آیه به آل محمد علیهم السلام اختصاص دارد.»<sup>۳</sup>

روایات بسیاری در این معنا وارد شده‌اند، و برای کسی که خواهان حقیقت باشد کفایت می‌کند. جا دارد مطلبی را درباره این فرمایش حق تعالی در سوره بقره خاطر نشان کنم: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>۴</sup> (ای فرزندان اسرائیل یاد کنید نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم، و اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم).

می‌دانیم محمد و آل محمد علیهم السلام کسانی هستند که بر جهانیان برتری داده شده‌اند نه فرزندان یعقوب، و نه هیچ‌کس دیگری از اولین تا آخرین؛ و این نعمت، همان تسلط و ولایت بر تمام عوالم است. همچنین به شیعه آل محمد علیهم السلام نیز اشاره دارد و از جمله شیعیان منحرفی که نکوهش شده‌اند و چقدر این‌ها زیادند. آن‌ها از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام شانه خالی کردند، تا

۱. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۲. بحارالانوار: ج ۲۴ ص ۳۹۷.

۳. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۴.

۴. بقره: ۴۷.

آنجا آن حضرت (علیه السلام) از پروردگارش خواست آن‌ها را برایش با بهتر از آنان جایگزین کند، و برای آن‌ها نیز بدتر را جایگزین کند. همچنین آن‌ها با طاغوتیان عصر خود یزید (لعنه الله) برای قتل امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و اصحابش هم دست شدند، و جهل و نادانی‌شان به همراه دجال و سفیانی در یک سنگر به مبارزه با امام مهدی (علیه السلام) برخواید خاست.

ص ۱۶ تا ۱۸:

در شرح آیه: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا...﴾ الی قوله تعالی ... وَلَيُتَّبِعُوهُمَا مَا عُلُوًّا تَتَّبِعُونَ<sup>۱</sup> (و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست... تا آنجا که می‌فرماید ... و به هرچه دست یابند یکسره [آن را] نابود کنند).

فرمایش سید احمد الحسن (علیه السلام) را آورده:

«و برخی آیات درباره «بنی اسرائیل» خاصّ مسلمانانی است که به آل محمد (علیهم السلام) ستم روا داشتند.»

و سپس گفته است:

«و گفته می‌شود: تاریخ سرکشی بنی اسرائیل را قبل از بعثت نبوی و قبل از اینکه تاریخ، آل محمد (علیهم السلام) را به خود ببیند ثبت کرده است ... اما این گفته وی که این آیه در خصوص مسلمانانی است که به محمد و آل محمد (علیهم السلام) ستم کرده‌اند، در پاسخ به آن گفته می‌شود: با تبدیل بنی اسرائیل به آل محمد (علیهم السلام) ما به این نقطه خواهیم رسید که فساد از جانب آل محمد (علیهم السلام) برخاسته است (و هرگز چنین نیست) نه مسلمانان. پس مسلمانان خارج از چهارچوب این بحث هستند، همان‌طور که این بحث در خصوص آل محمد (علیهم السلام) ...»

سپس وی کلام سید احمد الحسن علیه السلام را نقل کرده است:

«فساد نخست: از این امت با کشتن فاطمه و امام علی علیهما السلام، و فساد دوم: با کشتن حسن و حسین علیهما السلام بود...»  
و پس از آن گفته است:

«می‌گوییم: در بررسی این ایده چند نکته عرض می‌کنم:

۱- [این ایده] با قتل فاطمه و امیرالمؤمنین علیهما السلام انسجام ندارد، یا به آن صورتی که آیه کریمه تصریح می‌فرماید سلطان بزرگی در این زمین در آن دخالت نداشته است، و تنها ماجرای قتل فاطمه علیها السلام است که برای او و آن‌ها اتفاق افتاده است، و دشمنان علی افراد دیگری غیر از آن‌ها بوده‌اند...

۲- حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ (تا میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند) یعنی این بندگان، نخستین فساد بنی اسرائیل را چاره‌جویی می‌کنند و دژهایشان را در هم می‌شکنند و خانه‌هایشان را ویران می‌کنند...»

### پاسخ:

در پاسخ به این سخنان آشفته و مغالطه‌گری‌ها، ادله و شواهدی را ارائه می‌دهم که بطلان‌شان را روشن می‌کند:

الف. روزی از دنیا نبوده که در آن محمد و آل محمد علیهم السلام شناخته نشده باشند. این کلام ابوالبشر است که به آنان علیهم السلام متوسل شد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت و از او درگذشت؛ همچنین خداوند ولایت آنان علیهم السلام را بر انبیا و فرستادگان، و ولایت آنان را بر اُمت‌هایشان عرضه داشت، و انبیا و رسولان و صالحین همه برای برآورده شدن حاجات و نیازهایشان به آنان علیهم السلام متوسل می‌شدند. می‌توانید به کتاب «قصص الانبیاء» نوشته جزایری مراجعه کنید تا این‌ها را به روشنی در کلام اهل بیت علیهم السلام مشاهده کنید. پس این همه لجاجت و انکار از برای

چیست؟!

ب. این تفسیر برای این آیه (که نویسنده به آن اعتراض کرده است) بر زبان امیرالمؤمنین (علیه السلام) جاری شده است، و شما می‌توانید به تفسیر البرهان مراجعه کنید تا خودتان از این مطلب اطلاع حاصل کنید؛ اما این گفته وی «هنگامی که برخی برادران به تو اعتراض کردند» مبنی بر اینکه شیعه به تفسیر «البرهان» اقرار نکرده‌اند، بنده به تو می‌گویم تفسیر البرهان از نظر شیعه جزو منابع اصلی محسوب می‌شود. به مقدمه تفسیر «منة المنن» شهید صدر (علیه السلام) مراجعه کنید؛ زیرا او روایات اهل بیت (علیهم السلام) را در تفسیر آیات قرآن کریم روایت کرده، و نویسنده آن به آرا و نظرات شخصی تکیه نکرده است. او خودش به صراحت به آن اقرار نکرده اما نه فقط از نظر شیعه، بلکه از نظر پیروان غیرمذهب اهل بیت نبوت نیز چنین بوده است؛ و این تفسیر تا حدودی در کامل الزیارات جلد دوم نیز آمده است، می‌توانید مراجعه کنید.

آیا فسادی که بنی اسرائیل انجام دادند یا مذمتی که طبق متن قرآن در حقشان وارد شده است، مذمت درباره بنی اسرائیل بوده است؟ اگر چنین بگویی به راستی تو کافر شده‌ای؛ زیرا انبیای بنی اسرائیل پیامبران و فرستادگانی باکرامت بوده‌اند و به عصمتشان تصریح شده است؛ بلکه این مذمت یا فسادگری متوجه پیروان منحرف آنان بوده است، زیرا آن‌ها افراد خاصی از امت‌ها در زمان خودشان بوده‌اند؛ و برای محمد و اهل بیت (علیهم السلام) نیز این چنین است و منظور پیروان منحرف آنان است؛ زیرا آن‌ها شیعیان آل محمد (علیهم السلام) محسوب می‌شوند.

من او را و حتی تمام کسانی را که می‌گویند عمر و هم‌پایه‌هایش گریه کردند و برای قتل فاطمه (علیها السلام) اظهار ندامت و پشیمانی کردند به چالش می‌کشم که فقط یک دلیل بیاورند، اینکه چگونه در قتل فاطمه و علی (علیهم السلام) و حسن و حسین (علیهم السلام) سلطان بزرگی دخالت نداشته است، درحالی که خلافت اسلامی قرن‌های بسیار در بیشتر نقاط کره زمین استمرار داشته است (و در حکمرانی آنان کار امپراطوری فارس و پس از آن امپراطوری روم به پایان رسیده است).

شعاری که قائم (علیه السلام) فریاد می‌زند شعار «یا لثارات الحسین (علیه السلام)» است؛ و در کربلا چه

مصیبت بزرگی رقم می‌خورد وقتی می‌بینیم طفل شیرخوار حسین (علیه السلام) خارج می‌شود و فریاد می‌زند «یا لثارات الحسین (علیه السلام)». هرکس کلام اهل بیت (علیهم السلام) را دنبال کند این را به‌روشنی مشاهده می‌کند.

## ص ۱۹: اشکالات عمومی

### اشکال اول:

«مناقشه اول: مفهوم رسالت با مفهوم سفارتی که بر اجرا شدنش از سوی امام حجت (علیه السلام) در زمان غیبت صغرا اتفاق نظر وجود دارد، تفاوت چندانی ندارد. سفرای چهارگانه فقط واسطه‌ای (رسولی) میان امام و مردم بودند، و در پایان غیبت صغرا توفیق شریف از ناحیه مقدسه مبنی بر پایان یافتن سفارت از جانب ایشان صادر گردید، و اینکه هرکسی که قبل از صیحه و سفیانی مدعی سفارت (رسالت) از سوی مهدی (علیه السلام) شود دروغ‌گوی افترازننده است؛ بنابراین اگر قبول داشته باشیم صیحه و سفیانی هنوز برای امت حاصل نشده است پس این امر صحیح نخواهد بود مگر با خروج توفیق شریفی از سوی ناحیه مقدسه که توفیق اولی مبنی بر انتهای سفارت را منسوخ کند...»

**پاسخ:** در پاسخ به این مناقشه باید گفت در توفیق شریف وارد نشده است هرکسی که مدعی سفارت یا ارسال شود، بلکه آمده است: «آگاه باشید کسی که مدعی مشاهده شود.» و این خلاف نقل وی برای حدیث است؛ زیرا طبق گفته این نویسنده، سفیر و رسول امام یعنی «محمد ذو النفس زکیه» باید دروغ‌گوی افترازننده باشد؛ و هرگز چنین نیست.

مردم شخص سفیانی را نمی‌شناسند زیرا می‌دانیم سفیانی بر زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصیتی مذموم و نکوهیده است؛ پس هرگز کسی ادعا نمی‌کند چنین شخصیتی است حتی اگر خود سفیانی بوده باشد؛ زیرا امت از او روی گردان خواهند شد، چه اهل سنت، و چه دیگران از طایفه‌های نواصب و غالیان. وضعیت صیحه نیز این چنین خواهد بود، زیرا صیحه ملکوتی یا با القا در قلب‌هاست؛ یعنی در قلب مؤمنانی که با آن بشارت داده می‌شوند، یا در قلب

طاغوتیانی که از آن به هراس می‌افتند؛ همان‌طور که سید شهید صدر (علیه السلام) در فرهنگ جامع مهدویّت (موسوعة المهدویة)، ج ۳، ص ۲۱۴ به آن پرداخته است.

اضافه می‌کنم تو و بیشتر مردم - از سید احمد الحسن (علیه السلام) روی گردان هستید و تکذیبش می‌کنید؛ پس اگر توقیعی از امام مهدی (علیه السلام) صادر شود چگونه آن را تصدیق خواهی کرد؟! و از کجا توقیع یا مهر صادره از ناحیه مقدسه را می‌توانید تشخیص دهید؟ به‌علاوه «توقیع سمری» که وی از آن نام می‌برد از جمله روایات متشابه است.

از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «هرکس متشابه قرآن را به محکمش بازگرداند به‌راستی به راه راست هدایت شده است.» سپس فرمود: «یقیناً در اخبار ما محکم و متشابه - همانند محکم و متشابه - قرآن وجود دارد؛ پس متشابه را به محکمش بازگردانید، و از متشابهش بدون محکم پیروی نکنید، زیرا گمراه می‌شوید.»<sup>۱</sup>

بسیاری از علمای شیعه، معانی زیادی برای این توقیع برشمرده‌اند. سید مصطفی کاظمی رأی خود را درباره آن مطرح کرده، و علامه مجلسی نظری مغایر با دیگری مطرح کرده است. سپس شهید سید صدر (علیه السلام) طرح‌های متعددی برای فهم این حدیث پیشنهاد داده است، و هرکسی که ادعا می‌کند مقلد محمد صدر (علیه السلام) است می‌تواند به نظرات وی مراجعه کند.

آیا شما به برخی از کتاب ایمان می‌آورید و به برخی دیگر کافر می‌شوید؟ آیا گفته زیر از شهید صدر در گوش و چشم شما چیزی طنین‌انداز نمی‌کند؟!

«... بنابراین مدعی دروغ‌گو و جعلی در این خصوص کسی است که منحرف باشد و امور باطلی را از امام (علیه السلام) نقل کند؛ اما اگر این چنین نباشد این توقیع شریف دلالتی بر بطلان وی ندارد، و فرقی نمی‌کند او به‌تنهایی امور صحیحی را -طبق قواعد اسلامی- از امام

مهدی علیه السلام نقل کند یا اموری را نقل کند که احتمال صحتشان وجود دارد...»<sup>۱</sup>

من اینجا برای شما روایت محکمی نقل می‌کنم که به وجود سفیری برای امام علیه السلام قبل از قیامش دلالت می‌نماید. امام باقر علیه السلام فرموده است: «صاحب این امر غیبتی در این نواحی دارد و حضرت با دست خود به ناحیه ذی طوی اشاره کرد. تا اینکه قبل از خروجش آن مولایی که همراهش بوده است می‌آید و با برخی از اصحابش دیدار می‌کند، و می‌گوید: شما در اینجا چند نفر هستید؟ می‌گویند: حدود چهل نفر. سپس می‌گوید: هنگامی که صاحبتان را ببینید چگونه خواهید؟ گفتند: به خدا سوگند اگر کوه‌ها مانع ما شوند آن‌ها را متلاشی می‌کنیم. سپس به سوی آنان می‌آید و می‌گوید: ده نفر از خودتان را انتخاب کنید. آن‌ها ده نفر را انتخاب می‌کنند، و او آنان را به دیدار صاحبشان می‌برد؛ و شب بعد با آنان وعده دیدار می‌گذارد.»<sup>۲</sup>

روایات بسیار دیگری هم در این خصوص وجود دارند. حال اگر ارسال نفس زکیه جایز باشد، پس ارسال غیر او نیز جایز خواهد بود. پس چگونه محکم به متشابه بازگردانده، و محکم به دیوار کوبیده می‌شود؟! بنده جویندگان حقیقت را به کتاب‌هایی که انصار در این زمینه نوشته‌اند ارجاع می‌دهم؛ مثل کتاب «پاسخ کوبنده به منکر رؤیت قائم» و نیز کتاب «نصیحت»<sup>۳</sup>.

## مناقشه دوم: ص ۲۰

«طبرسی در احتجاج: ج ۲ ص ۳۲۴ در نامه امام مهدی علیه السلام به شیخ مفید رحمته الله آورده که امام علیه السلام فرموده است: «زیرا امر ما ناگهانی است؛ زمانی است که توبه سودی نمی‌دهد، و ندامت از کرده‌ها او را از عقوبت ما رها نمی‌کند.» و شیخ صدوق در اکمال الدین با سند

۱. الغیبة الصغری: ص ۶۵۲.

۲. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۳. احتمالاً منظور کتاب «نصیحتی به طلبه‌های حوزه‌های علمیه و همه حق‌خواهان» نوشته سید احمد الحسن علیه السلام باشد. (مترجم)

متصل از امام رضا (علیه السلام) از پدراناش نقل کرده است که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفته شد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قائم از ذریه شما چه هنگام ظهور می کند؟ فرمود: «مَثَلُ ظَهْرٍ أَوْ مَثَلِ رُؤْسِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» است که علمش نزد هیچ کسی جز خدا نیست، و در آسمانها و زمین سنگین است، و ناگهانی به سوی شما می آید.» در اینجا گفته می شود: اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ظهور ناگهانی حضرت (علیه السلام) تصریح می فرماید پس چگونه نویسنده تصریح می کند ظهور به صورت تدریجی و با مقدماتی رسالتی خواهد بود...»

**پاسخ:** نویسنده در مناقشه نخست خود گفته است سفیران چهارگانه، واسطه میان امام و پایگاه مردمی امام (علیه السلام) هستند؛ یعنی احکام شرعی و اوامر و نواهی حضرت را منتقل می کنند، و در انتهای آن این درب بسته شده، و در این بحثی که ارائه داده نامه امام (علیه السلام) به شیخ مفید (رحمه الله) را ذکر کرده است. حال اگر این نویسنده در زمان شیخ مفید بود با همین استدلالی که در مناقشه اول ارائه کرده است او را تکذیب می کرد!

حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>۱</sup> (و ما عذاب نمی کنیم تا اینکه فرستاده ای را گسیل بداریم).

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) در تأویل آیه: ﴿وَلَئِنْ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾<sup>۲</sup> (و اگر عذاب را از آنان تا امت معدودی به تأخیر افکنیم) نقل شده است، فرمود: «این عذاب، خروج قائم (علیه السلام)، و آن امت معدود به تعداد اهل بدر هستند.»<sup>۳</sup>

اگر قائم و خروجش همان عذاب برای این امت باشد چگونه ممکن است وقوع آن بدون انذار و هشدار صورت پذیرد؟! درحالی که این وعده ای الهی است که از وقوعش گریزی نیست. بنابراین میان ظهور و قیام تفاوت وجود دارد، و آن [عذاب] به معنای قیام امام (علیه السلام)

۱. اسراء: ۱۵.

۲. هود: ۸.

۳. غیبت نعمانی: ص ۲۴۸.

است؛ در غیر این صورت چگونه ممکن است صبحه، سفیانی و قتل نفس زکیه از نشانه‌های مشخص‌کنندهٔ زمان معینی باشند. بنابراین اگر دانستیم ظهور همچون قیامت- ناگهانی است در این صورت کسی جز افرادی خاص از آن مطلع نمی‌شوند؛ و این درست است؛ زیرا ظهور به‌طور ناگهانی، و قیام آشکارا رخ می‌دهد؛ همان‌طور که اخبار اهل بیت علیهم‌السلام به آن، و نیز به وجود مهدیون زمینه‌ساز حکومت حضرتش علیه‌السلام دلالت کرده‌اند.

از ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام نقل شده است، فرمود: «به‌ناچار باید آسیاب به گردش درآید. همین‌که بر محور خود استوار شد و پابرجا گردید خداوند بنده‌ای سختگیر را که اصل و نسبی ناشناس دارد برمی‌انگیزد که پیروزی با اوست. یارانش کسانی هستند که موهای بلند و سبیل دارند.»<sup>۱</sup>

همچنین از عبدالکریم، از ابن‌حنفیه روایت شده است، گفت: «میان خروج پرچم‌های سیاه از سوی خراسان و شعیب بن صالح و خروج مهدی، تا تسلیم شدن امر به دست مهدی، ۷۲ فاصله است.»<sup>۲</sup>

از حسن، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است، فرمود: «مصیبت‌هایی را که اهل بیتش خواهند دید ذکر فرمود تا اینکه خداوند پرچم سیاهی را از جانب مشرق مبعوث می‌کند. هرکس آن را یاری دهد خدا او را یاری می‌دهد، و هرکس آن را وانهد خداوند خوارش می‌گرداند؛ تا اینکه مردی می‌آید که اسمش همانند اسم من است، و زمام امور آن‌ها را به دست می‌گیرد و خداوند او را یاری می‌دهد و پیروزش می‌گرداند.»<sup>۳</sup>

مطالب گفته‌شده برای خواهان حق کافی است؛ و به ظالمان جز خسران نمی‌افزاید.

۱. غیبت نعمانی: ص ۲۶۲؛ الغیبة الکبری، شهید صدر: ص ۵۱۹.

۲. الملاحم والفتن: باب ۸۳.

۳. الملاحم والفتن: باب ۱۰۰ ص ۱۲۱.

### مناقشه سوم:

«اگر کوتاه بیاییم و اصل سفارت (رسالت) را از طرف امام مهدی (علیه السلام) بپذیریم خواهیم دید همه آنها از اصحاب امام هادی یا عسکری (علیه السلام) بوده‌اند یا همه به فضل و ورع شهره بوده‌اند، و هیچ کدام مجهول نبوده یا نسب ناشناخته نداشته‌اند ... اما صاحب فعلی این دعوت فقدان نسب خود از جدّ چهارم را اعلام می‌کند و ادعا می‌کند این دلیلی برای انتسابش به امام مهدی (علیه السلام) است، و هیچ دلیلی ندارد...»

**پاسخ:** در پاسخ به این مناقشه بهتر است به آرای شهید سید صدر در «موسوعه مهدویت» نگاهی بیندازیم؛ آنجا که وی گفته است:

«... و مهدی اولاً سنت اسلام را دنبال می‌کند، به‌ویژه اینکه می‌گوییم معصوم تا آنجا که امکان‌پذیر باشد مستحب را ترک نمی‌کند و مکروه را انجام نمی‌دهد. ما به عصمت مهدی (علیه السلام) پایبند هستیم و این صحیح است؛ پس مشخص می‌شود ایشان ازدواج کرده است ... با این تصور، و اینکه می‌توان برای ایشان ۴۵۸ نسل تجدیدشونده را تصور کرد که به مرور زمان افزایش می‌یابند، اما اصلاً نمی‌دانند که از نسل امام مهدی (علیه السلام) هستند.»<sup>۱</sup>

روایات بسیاری نیز وجود دارند که فرزندان امام مهدی (علیه السلام) را ثابت می‌کنند؛ به‌خصوص روایات مهدیون (علیهم السلام) که از صلب حضرت (علیه السلام) هستند و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) به آن تصریح کرده‌اند؛ و اینکه اولین این مهدیون، قبل از ظهور امام (علیه السلام) موجود است، و این روایات امروز به فضل سید احمد الحسن (علیه السلام)، نخستین مهدیون و سرورشان- از امور مسلمی شده که هیچ احدی را یارای رد کردنشان نیست.

خاطر نشان می‌کنم آنچه بر آن اجماع وجود دارد این است که در این عرصه هیچ شخص مقطوع النسبی که ادعای نیابت از سوی امام مهدی (علیه السلام) یا چیزی شبیه آن را داشته باشد وجود ندارد؛ بنابراین انطباق این خصوصیت بر سید احمد الحسن (علیه السلام) امکان‌پذیر و حتی قطعی است.

سید احمد الحسن علیه السلام همگان را به اینکه نسبش به هر عشیره‌ای برسد به تَحَدی فراخوانده است، و به این ترتیب دعوت ایشان دعوتی نوظهور در میان دعوت‌های الهی نبوده است. قائم علیه السلام سنتی از موسی و عیسی و انبیای پیشین علیهم السلام دارد: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾<sup>۱</sup> (درباره کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است؛ و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت).

نسب موسی علیه السلام شناخته‌شده نبود و مردم او را فرزند فرعون می‌دانستند. همچنین عیسی علیه السلام را به بدترین تهمت‌ها متهم کردند، و این‌ها برای هیچ محقق‌پوشیده نیست. حدیثی که در پاسخ به مناقشهٔ قبلی برای شما نقل کردیم بهترین دلیل است. امام باقر علیه السلام توصیف فرموده است که آن بنده‌ای که خداوند او را مبعوث می‌سازد دارای نسبی نامشخص است؛ و انسان آزاده را فقط یک اشاره کافی است.

### مناقشهٔ چهارم: ص ۲۱ و ۲۲:

«روش مشهور امام مهدی علیه السلام در سفارت این بوده که ایشان همواره سفیران خود را به دلیل مزایای مثبتی که داشته است از بغداد - که پایتخت دولت در آن روزگار بوده - می‌فرستاده است ... اما صاحب کنونی دعوت را می‌بینیم که دعوت خود را از عراق آغاز کرده است؛ و این پیامدهایی را به دنبال داشته است، از جمله:

۱- مخالفت با روش قبلی مهدویت بدون پیش‌آگاهی از سوی صاحب دعوت، یعنی امام مهدی علیه السلام.

۲- دشواری انتشار دعوت و سکونی که در شروع آن مشاهده می‌کنیم، در حالی که پیش از پنج سال از آن سپری شده است.»

**پاسخ:** در پاسخ به این مناقشهٔ عجیب و غریب می‌گوییم: هیچ اخباری دربارهٔ سیره و روش

اهل بیت از رسول خدا ﷺ و امام علی (علیه السلام) هنگامی که به خلافت بعد از خودش وصیت کرده است روایت نشده که بر مناطق تبلیغ آنان تأکیدی داشته باشد. روایت نشده است که ادله امامت امام صادق (علیه السلام) شامل مثلاً تبلیغ آن در کوفه بشود، یا امام کاظم (علیه السلام) در منطقه ای در بغداد بوده باشد. این اعتراض نویسنده مشابه اعتراضی است که پیش تر توسط یهودیان علیه دعوت رسول خدا ﷺ مطرح شده بود، درحالی که خداوند بهتر می داند رسالت های خود را کجا قرار دهد. رسالت رسول خدا ﷺ از مکه آغاز شد. شما می توانید درباره علت ساخته شدن شهر مدینه منوره مطالعه کنی؛ این شهر با هدف استقبال از خاتم انبیا محمد ﷺ ساخته شده بود، ولی هنگامی که آن حضرت ﷺ خروج کرد ایشان ﷺ را تکذیب کردند و به دعوتش ایمان نیاوردند؛ زیرا دعوتش از مکه آغاز شده بود.

اما درباره این نکته ای که رویش انگشت گذاشته ای به فرموده امیرالمؤمنین و امام صادق (علیه السلام) توجه داشته باش: «**آگاه باشید اولین آنان از بصره است.**» به علاوه دعوت رسول خدا ﷺ در مکه سیزده سال ادامه داشت و در نهایت به همراه ایشان ﷺ بیش از هفتاد نفر از آنجا خارج نشدند! آیا این نکته بر گندی و سستی دعوت رسول خدا ﷺ دلالت می کند؟! علاوه بر آن برای افزایش اطلاعات خواننده اضافه می کنم دعوت سید احمدالحسن (علیه السلام) در شهر نجف اشرف آغاز شده است، و به عنوان دلیلی که به خواننده برای دروغین بودن این ادعاها ارائه می کنم این نکته است که حسینیه انصار در بصره مدت زیادی نیست که ساخته شده، و ساخت آن تا امروز کامل نشده است.

### مناقشه پنجم ص ۲۲:

«شیخ در کتاب غیبت، ص ۱۲۱ روایت کرده است: امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «**قائم طبق دستور کتابی که به همراه دارد بی مهابا کشتار می کند، و توبه کسی را نمی پذیرد. وای به حال کسی که در مقابلش قرار بگیرد.**» از معصوم در ذکر مهدی (علیه السلام) روایت شده است که او از قتل هیچ کس ابایی ندارد و توبه هیچ کسی را نمی پذیرد. از این روایات و دیگر روایات. دو نکته ثابت می شود. اول: درب توبه با ظهور امام (علیه السلام) بسته خواهد شد، و امام (علیه السلام) پس از

جمع شدن انصارش با قتل کفار و ستمگران آغاز می‌فرماید. پس اگر صاحب این دعوت از سوی امام فرستاده شده است در این صورت او چیزی به این مضمون ادعا کرده است که خداوند به امام علیه السلام اذن خروج از غیبت کبر را داده است؛ و این در حالی است که ما ملاحظه می‌کنیم صاحب این ادعا -طبق ادعای خودش- مردم گمراه را به سوی هدایت دعوت می‌کند و امیدوار است آن‌ها هدایت شوند و هدایت کنند؛ و به این ترتیب آن‌ها در تضاد با این روایات قرار می‌گیرند.

دوم: او در کتاب ادعا می‌کند روشش به این صورت است که به مدت نُه ماه شمشیر را علیه اهل عراق به گردن خواهد آویخت و برای امام علیه السلام زمینه‌سازی می‌کند؛ به طوری که آن را بدون هیچ مقاومتی تسلیم امام علیه السلام خواهد کرد. اما تمامی این‌ها خارج از سیره امام علیه السلام است که از معصومین علیهم السلام روایت شده است؛ اینکه ایشان علیهم السلام خودش یا با حضورش اقدام به کشتن می‌کند.»

**پاسخ:** به این مناقشه با چند نکته پاسخ می‌دهیم:

چرا امام علیه السلام «نفس زکیه» را می‌فرستد؟! آیا جز برای نصرت و بیعت و هدایت امت محمد صلی الله علیه و آله به پیروی از صاحب‌الزمان علیه السلام می‌فرستد؟!

حدیثی که وی در مقدمه این مناقشه آورده با سیره سید احمد الحسن علیه السلام یا روش دعوت امام در تبلیغ و هشدار به مردم منافاتی ندارد؛ اما هنگام اعلان انقلاب و قیام، امام توبه هیچ‌کسی را نمی‌پذیرد و "به دشمنانش جز با شمشیر پاسخ نمی‌دهد، و از آن‌ها نیز جز اجابت با شمشیر دریافت نمی‌کند"؛ اما درباره نقش تبلیغ و هدایت، اهل بیت علیهم السلام به آن توجه داشته‌اند و این را به روشنی در روایات ایشان علیهم السلام ملاحظه می‌کنیم؛ مثل فراخواندنشان به پیروی از یمانی، و تعارض پرچم‌ها، و [حتی اگر لازم باشد] سینه‌خیز رفتن برای پیوستن به پرچم‌های سیاه؛ زیرا یکی از اصحاب قائم در آن‌هاست؛ همچنین فراخواندن به تمسک به انقلابگر مشرق، و مطالب بسیار دیگری که از ایشان علیهم السلام در سیره برخی انصار امام روایت شده است، و نقشی که آن‌ها قبل از قیام ایفا می‌کنند. روایت زیر بهترین دلیل برای این مدعاست.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) در شرح احوال اصحاب قائم در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «علیه ناصبی از سرخس با کتاب خدا احتجاج می‌کند؛ و او مردی عارف است که خداوند معرفت قرآن را به او الهام می‌کند، و هیچ‌یک از مخالفین را باقی نمی‌گذارد جز اینکه بر او احتجاج کند و امر ما را با کتاب خدا ثابت می‌کند.»<sup>۱</sup>

از این حدیث به‌وضوح روشن می‌شود این مرد، امر اهل بیت (علیهم السلام) را قبل از خروج امام (علیه السلام) به‌وسیله کتاب خدا ثابت می‌کند، و می‌دانیم کتاب کریم را ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (جز پاک‌شدگان [از آلودگی‌ها] به آن دست نیازند)؛ پس بی‌تردید این مرد از آنان است؛ زیرا الهامی از سوی خداوند او را آموزش داده است؛ پس حتماً باید به عصمت او تصریح شده باشد، و به عصمت هیچ‌کسی غیر از مهدیون تصریح نشده است.

ادعای سید احمد الحسن (علیه السلام) مبنی بر اینکه با شمشیر قیام می‌کند نیازی به اثبات ندارد. در اخبار صریح از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده است که یمانی یا مهدی اول به‌مدت هشت ماه با شمشیر قیام می‌کند. حدیثی را که کورانی به‌نقل از بشارة الإسلام آورده است تقدیم حضور می‌کنم: «مردی قبل از مهدی از اهل بیتش از سوی مشرق خروج می‌کند و شمشیر را به‌مدت هشت ماه بر دوش خود می‌گذارد، می‌کشد و می‌کُشد.»<sup>۲</sup>

همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که به ابوبصیر فرمود: «... ای ابا محمد، مادام که بنی‌فلان بر اریکه قدرت تکیه زده است امت محمد (ص) گشایشی نخواهند داشت، تا هنگامی که سلطنت آنان منقرض گردد. وقتی سلطنت آنان منقرض شد خداوند مردی از ما اهل بیت را برای امت محمد (ص) فراهم می‌کند که با تقوا رفتار می‌کند و با هدایت عمل می‌کند، و در حکمش رشوه نمی‌گیرد. به خدا قسم من او را به اسم خودش و اسم پدرش می‌شناسم. آن‌گاه آن سخت‌دل قدرتمند می‌آید که دارای دو خال سیاه است؛ آن پیشوای عادل حافظ

۱. بشارة الاسلام: ص ۱۷۸.

۲. الممهدون، کورانی: ص ۱۱۰.

امانت الهی. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌طور که فاجران آن را از ظلم و ستم پر کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

اضافه می‌کنم کلمه قائم در بیشتر اوقات به معنای امام مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه مصادیق دیگری دارد که روایات اهل بیت علیهم السلام به آن‌ها دلالت می‌کنند. امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است: «وقتی قائم در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفان و ملتان مسلط شود و از "جزیره بنی کاوان" بگذرد؛ و سپس قائمی از ما از گیلان قیام کند و مردم «آبر» و «دیلیم» او را اجابت کنند؛ و سپس آن قائم مأمول [که به او امید بسته شده است] و آن امام مجهول قیام می‌کند...»<sup>۲</sup>

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... اولین قائمی که از ما اهل بیت قیام می‌کند با شما به‌گونه‌ای صحبت می‌کند که تاب تحملش را ندارید؛ پس علیه او خروج می‌کنید...»<sup>۳</sup>

شهید سید صدر در موسوعه خود اشاره کرده است که معنای «از ما اهل بیت» به «ذریه امام موجود» دلالت دارد، و می‌دانیم امامت و وصیت بعد از حسن و حسین علیهم السلام هرگز در دو برادر جمع نمی‌شود؛ پس وصیت طبق اخبار اهل بیت علیهم السلام - حتماً باید به ذریه امام مهدی علیه السلام برسد؛ و بعد از هدایت چیزی جز گمراهی آشکار نیست.

### مناقشه ششم: ص ۲۳:

«در روایات متعددی که از نظر تاریخی قابل اثبات هستند ذکر شده است وقتی امام علیه السلام خروج می‌کند در حالی که تمایل ندارد اصحابش با وی بیعت می‌کنند. ابوداؤد در سنن خود

۱. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۶۹.

۲. غیبت نعمانی: ص ۲۰۳؛ بشاره الاسلام: ص ۴۱.

۳. بحار الانوار: ج ۷ ص ۲۸۴.

ج ۲ ص ۴۲۳ نقل کرده است: ام سلمه از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: «هنگام مرگ خلیفه اختلاف پدید می آید ... پس او خروج می کند (یعنی مهدی (علیه السلام) و درحالی که اکراه دارد میان رکن و مقام با او بیعت می کنند.» نپذیرفتن بیعت چندین مرتبه انجام می شود، اما در آخرین مرتبه اصحابش با وجود ناخشنودی وی به شکلی جدید بیعت می کنند: "اگر بیعت نکنیم خونمان بر ذمه توست." و این برخلاف روشی است که نویسنده برای اخذ بیعت در پیش گرفته است...»

**پاسخ:** این حقی است که قلم وی آن را جاری کرده، پس از اینکه ردش کرده است؛ و این مناقشه همانی است که بنده مایلیم اثباتش کنم. استدلالی که او ارائه داده بی تردید دلالت دارد بر اینکه انصار امام (علیه السلام) سازمان یافته اند و به طور مرتب با امام (علیه السلام) ارتباط دارند. اگر با ایشان (علیه السلام) ارتباط نداشته باشند چگونه از اکراه امام (علیه السلام) برای بیعت اطلاع دارند؟ و قطعاً ممکن نیست همه ۳۱۳ نفر و ده هزار نفر با ایشان ارتباط داشته باشند، و این خلاف بیعت است، و حتی برخلاف ظهور اصغر یا مرحله قبل از قیام بین رکن و مقام است. بنابراین باید واسطه ای میان امام (علیه السلام) و اصحاب وجود داشته باشد، و این واسطه همان «مولایی است که متولی امر او می شود» یعنی همان «یمانی موعود» و همان «کسی که به سوی صاحبان دعوت می کند» یا به سوی «راه راست» یعنی امام مهدی (علیه السلام) هدایت می کند. اگر بگوییم یمانی و مهدی اول و آن مولایی که متولی امر امام می شود مختلف هستند، در این صورت چند صراط داریم که نمی توانند با هم جمع شوند؛ بنابراین لاجرم همه آن ها باید یک نفر باشند.

### اشکال دوم: ص ۲۳ تا ۲۵:

«ارتباط اسم نویسنده با روایت معصوم. نویسنده کتاب به حدیث امام علی (علیه السلام) استدلال کرده که فرموده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم در ذکر اصحاب مهدی می فرمود: «اولین آنان از بصره و آخرینشان از یمامه است.» و فرمود: «دو مرد از بصره.» و احادیث بسیار دیگری که اشاره می کنند شخصی که از اهل بصره است، اسمش احمد است، و او ادعا می کند همان «احمد» مذکور در روایت است ... و آنچه برای رسول خدا ﷺ صحیح است

باید برای شخصیت‌های دیگر اسلام غیر از او نیز صحیح باشد، با این تفاوت که می‌توان وجه نام‌گذاری به این معنا که «او بیشترین حمد و ستایش را در اسم‌ها دارد» تأویل نمود، یعنی او محمد است؛ و نتیجه اینکه مطلوب -طبق زبان قرآن کریم و معصومین (علیهم‌السلام)- این است که امام (علیه‌السلام) (اگر روایت صحیح باشد) محمد است نه احمد..»

**پاسخ:** بنده متوجه نمی‌شوم او کدام فرد عاقلی را مخاطب قرار می‌دهد! به سفسطه‌گری این نویسنده بنگرید! او در اشکال‌پردازی خود -طبق آنچه توهماتش برایش حکایت می‌کند- می‌گوید آنچه برای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) واجب بوده است برای دیگر شخصیت‌های اسلام نیز واجب و مقرر بوده است، و کدام‌یک از شخصیت‌های اسلامی برتر از خلفای الهی، رسول خدا و ائمه (علیهم‌السلام) بوده‌اند؟! رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دربارهٔ آنان خبر داده است و آن‌ها را یک‌به‌یک اسم برده است، همان‌طور که از سید احمد الحسن (علیه‌السلام) خبر داده است.

اما ما هرگز نیافته‌ایم که مثلاً امام سجاد (علیه‌السلام) به اسم «حسین» یا «حیدر السجاد» آمده باشد، یا امام باقر با اسم «احمد باقر» به‌سوی ما آمده باشد؛ و این گفتهٔ تو به‌راستی عجیب‌تر از گفتهٔ اهل سنت است که دربارهٔ این فرمایش رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به علی (علیه‌السلام) در روز غدیر: «هرکس **من مولای اوی هستم اینک علی مولای اوست...**» گفته‌اند «مولا» فقط به‌معنای ولایت یا مودت و محبت قلبی است نه به‌معنای خلافت و ولایت (قلب‌هایشان متشابه گردیده است). من اشکالی دارم که ظاهراً کسی جز او آن را در این دنیا حل نمی‌کند؛ مترادف اسم محمد، احمد است، و مترادف اسم علی، حیدر است، با توجه به اینکه مادر امام علی (علیه‌السلام) او را حیدر نام نهاده است. حال به نظر تو مترادف حسن یا جعفر یا موسی چیست؟!»

### اشکال سوم: ص ۲۵ تا ۲۸:

«اول: نویسنده گفته است: «من نخستین نفر از سیصد و سیزده نفر هستم، و من یمانی هستم، و یمانی جزو ۳۱۳ نفر و حتی اولین، صبورترین، مربی، سامان‌دهندهٔ آنان است.»

در اینجا گفته می‌شود: با جمع احادیث نقل شده از ائمه معصوم مثل حدیث روایت شده از حاکم در المستدرک ج ۲ ص ۳۶۹ به نقل از محمد بن حنفیه که گفته است: نزد امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودیم که مردی درباره مهدی (علیه السلام) از ایشان پرسید. حضرت فرمود: «او در آخرالزمان خروج می‌کند. هنگامی که شخصی اعلان کند: خدایا کشتار. در آن هنگام خداوند قومی را برای او جمع می‌کند که همچون ابرهای پراکنده‌اند، ولی خدا قلب‌های آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند...»

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «... اما یمانی و خراسانی، آن‌ها فرماندهان دو سپاه هستند، و هر دو پرچم دارند.» و در روایات ذکر شده است آن‌ها به سوی امام (علیه السلام) می‌روند، در حالی که ایشان (علیه السلام) در کوفه است؛ و هر دو به همراه سپاهشان -طبق تعبیر معصوم- همچون دو اسب مسابقه به سوی کوفه پیش می‌آیند؛ و این یعنی قطعاً هر دو به امام (علیه السلام) می‌رسند بعد از اینکه خبر امام و سیطره بر منطقه موعودی مثل عراق شایع می‌شود. نتیجه اینکه هر دو از زمان متوجه شدن به سوی امام، عارف به حقیقت او بوده‌اند، و این شناخت و معرفت می‌تواند دو احتمال داشته باشد:

اول: اینکه از استعداد متعالی عرفانی برخوردار باشند تا آمدنشان پس از انتشار خبر امام در سراسر سرزمین‌ها با سیطره ایشان بر عراق مُیسّر گردد ... و از تمام این‌ها به روشنی آشکار می‌شود یمانی و خراسانی هر دو از جمله ۳۱۳ نفر نیستند، و در نتیجه ادعای یکی بودن آن‌ها قطعاً مخالف عقل و نقل است.

دوم: نویسنده در یکی از انتشارات خود حدیث یمانی را ذکر کرده که چنین مضمونی دارد: «پرچم او پرچم هدایت است، و اوست که به راه راست هدایت می‌کند، و هرکس از او سربیزی کند از اهل آتش است.» و با این جمله که او به راه راست هدایت می‌کند استدلال کرده او معصوم است.

در اینجا گفته می‌شود: نویسنده به نوع عصمتی که از آن برخوردار است تصریح نکرده است؛ شاید مقصود عصمت اولیه باشد که در این صورت بی‌معناست ... عبارت «راه راست» به صورت نکره آمده و به این معناست که او به راه حق هدایت می‌کند، و راه‌های رسیدن به

حق بسیار هستند. موسی علیه السلام بر راه راست سیر می‌کرد، و در عین حال خضر علیه السلام نیز بر راه راست سیر می‌کرد، در حالی که به‌طور کامل با یکدیگر متفاوت بودند؛ اما آن راه راست به‌خصوص (الصراط المستقیم) علی علیه السلام است...»

**پاسخ:** روایات بسیاری وارد شده است که به وجوب نصرت و پیروی از یمانی دلالت می‌کنند.

امام باقر علیه السلام فرموده است: «و در میان پرچم‌ها، پرچمی هدایت‌گتر از پرچم یمانی نیست. پرچم هدایت همان است؛ زیرا به‌سوی صاحبان دعوت می‌کند. وقتی یمانی خروج کرد فروختن سلاح بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌شود؛ و اگر یمانی خروج کرد به‌سوی او بشتابید زیرا پرچم او پرچم هدایت است؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی گرداند، و هر کس چنین کند از اهل آتش است؛ زیرا او به‌سوی حق و به‌سوی راه راست دعوت می‌کند.»<sup>۱</sup>

از این حدیث دانسته می‌شود یمانی صاحب ولایت الهی است؛ زیرا ممکن نیست شخصی بر مردم حجت باشد مگر اینکه یکی از خلفای الهی بر روی زمین باشد، و آن‌ها انبیا و فرستادگان، ائمه و مهدیون علیهم السلام هستند. به‌طوری که روی‌گردانی از آنان باعث ورود به آتش جهنم می‌شود، حتی اگر [شخص روی‌گردان] اهل نماز و روزه و واجب و مستحب و مُحرمات بوده باشد؛ به‌علاوه اینکه او به‌سوی حق و راه راست دعوت می‌کند نکره نیست، بلکه دلیلی برای حُرمت روی‌گردانی از او و تأکید بر هدایت‌گر بودن پرچم اوست.

پس او به‌طور کلی و جزئی به‌سوی حق دعوت می‌کند. اگر او در چیزی به حق دعوت می‌کرد و در چیز دیگری به حق دعوت نمی‌کرد در این صورت معصوم علیه السلام درباره‌اش نمی‌فرمود «بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی گرداند...» و در نتیجه معصوم مردم را به پیروی از او فراخوانده است. قاعده اعتقادی که حوزه‌های علمیه به آن اقرار می‌کنند این است

که پیروی از غیر معصوم جایز نیست، زیرا در غیر این صورت این امر به معنای ارشاد اهل بیت (علیهم السلام) به پیروی از کسی خواهد شد که اشتباه و معصیت می‌کند زیرا غیر معصوم می‌تواند دچار اشتباه و معصیت شود. و در نتیجه امر به پیروی از غیر معصوم، امر به معصیت خواهد بود، و این قطعاً باطل است ... و غیر از ائمه و مهدیون دوازده‌گانه (علیهم السلام) هیچ شخص دیگری که صاحب ولایت الهی باشد وجود ندارد.

به علاوه وجود حجت قبل از قیام امام مهدی (علیه السلام) را یادآور می‌شوم؛ و او مهدی اول و طبق وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اولین مؤمنان است. به این ترتیب روشن می‌شود یمانی، همان مهدی اول و همان مولایی است که همراه امام (علیه السلام) بوده، یا همان مسئول امر بیعت بوده است، و همان شخص از اهل بیت امام (علیه السلام) است که پیش از او خروج می‌کند. پس هیچ منافاتی در روایات دیده نمی‌شود. همچنین این ۳۱۳ نفر انصار امام مهدی (علیه السلام) بهترین و برگزیدگان از میان مردم هستند، پس چگونه می‌توان گفت سرپیچی می‌کنند و یمانی را قبل از قیام امام مهدی بین رکن و مقام یاری نمی‌دهند، و امر معصومین در پیروی از او را گردن نمی‌نهند؟! بلکه یمانی طبق تصریح مضامین روایات، امیر آنان است.

برخی از این روایات تقدیم حضور می‌شود:

امیر المؤمنین (علیه السلام) در توصیف «سپاه غضب» که ۳۱۳ نفر هستند فرموده است: «... آن‌ها در آخر الزمان همچون ابرهای پاییزی می‌آیند، یکی یکی، دوتا دوتا، سه‌تا سه‌تا، از هر قبیله‌ای تا گروه‌های نه‌تایی. اما به خدا سوگند من امیرشان را می‌شناسم، و اسم او را می‌دانم، و محل جمع شدن آنان را می‌شناسم.» سپس برخاست در حالی که می‌فرمود: «باقر، باقر، باقر.» و سپس فرمود: «او مردی از فرزندان من است که احادیث را به خوبی می‌شکافد.»<sup>۱</sup>

اگر انسان این حدیث را با حدیث قبلی - که برای شما ای خواننده عزیز ذکر کردیم - کنار

هم بگذارد متوجه می‌شود این مرد همان شخصی است که امام باقر علیه السلام به او اشاره داشته است، و همان شخصی است که خدا معرفت قرآن را به او الهام می‌کند؛ زیرا مقصود حدیث از علم الهی، علوم قرآن و سنت رسول صلی الله علیه و آله است.

در حدیثی دیگر فرموده است: «امیر غضب نه از این است و نه از آن، اما او خلیفه یمانی است.»<sup>۱</sup>

ولید گفته است: و در علم کعب آمده است یمانی قرشی است، و او امیر غضب است، یعنی یمانی به معنای سید قریش است.

اما اینکه تو گفته‌ای:

«آن دو همچون دو اسب مسابقه‌ای به سوی کوفه پیش می‌آیند.»<sup>۲</sup>

از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است، فرمود: «جوانی خروج می‌کند که در دست راست او خالی هست، و با پرچم‌های سیاه از خراسان می‌آید. پیشاپیش او شعیب بن صالح است. او با یاران سفیانی بیکار می‌کند و آنان را شکست می‌دهد.»<sup>۳</sup>

همچنین ابو جعفر علیه السلام فرموده است: «پرچم‌های سیاهی که از خراسان به سوی کوفه حرکت کرده‌اند اطراق می‌کنند. پس چون مهدی در مکه ظاهر شود برای بیعت به سوی وی گسیل می‌دارد.»<sup>۴</sup>

این حدیث به آزاد شدن کوفه از سلطه سفیانی با ورود امام علیه السلام به عراق دلالت می‌کند؛ اما درباره اینکه نقل شده است یمانی و خراسانی همچون دو اسب مسابقه‌ای از هم سبقت

---

۱. الملاحم والفتن، ابن طاووس: ص ۷۷.

۲. الملاحم والفتن: ص ۲۴.

۳. الملاحم والفتن: ص ۴۸.

۴. الملاحم والفتن: باب ۱۰۴.

می‌گیرند، دقت کن روایت گفته است لشکر یمانی و خراسانی. میان سپاه یمانی و خود یمانی تفاوت وجود دارد. آن‌ها قطعاً افرادی هستند که بعد از فتح کوفه توسط یمانی، به او ایمان می‌آورند یا قبل از آن به وی ایمان داشته‌اند، اما در نصرت و یاری او تأخیر داشته‌اند و اکنون پشیمان شده‌اند و به سرعت برای بیعت با او (علیه السلام) شتاب می‌کنند. همچنین آن مهدی که خراسانی و لشکر یمانی با وی بیعت می‌کنند همان امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) نیست بلکه او مهدی اول است. بهترین دلیل برای این نکته این فرموده امام معصوم (علیه السلام) است که می‌فرماید: «وقتی سفیانی ظهور کند مهدی مخفی می‌شود.»<sup>۱</sup>

درحالی که امام (علیه السلام) پس از ظهور سفیانی و مسلط شدن بر عراق، از مکه قیام می‌کند؛ و این برای هر صاحب بصیرتی روشن است. همچنین امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «گویا صاحب شما را می‌بینم که از پشت کوفه وارد نجف شما شده است، درحالی که یاران پدرش همراه او زیر پرچمی هستند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را برافراشته است؛ و این پرچم را بر قومی فرود نمی‌آورد مگر اینکه خداوند عزوجل آن‌ها را هلاک می‌کند.»<sup>۲</sup>

اما یکی بودن خراسانی و یمانی! سید احمد الحسن (علیه السلام) چنین چیزی نفرموده است، و نیز کلام نویسنده ناشناس<sup>۳</sup> را مبنی بر اینکه میان موسی و خضر (علیهم السلام) اختلاف کلی وجود دارد، و اینکه هرکدام از آنان راه مشخص و مستقلی در پیش گرفته‌اند. بنده به تو می‌گویم اختلافی میان آن دو وجود نداشته و راهشان یکی بوده است، و این نکته‌ای است که از کلام و روایات اهل بیت (علیهم السلام) ثابت شده است. اما اختلاف آنان در مقدار و وسعت علمشان بوده است، و بهترین دلیل برای آن، این فرمایش مشهور است که اگر ابوذر از درون قلب سلمان آگاه بود به قتل

۱. غیبت طوسی: ص ۴۴۴.

۲. بحارالانوار: ج ۵۱ ص ۱۳۵؛ منتخب الأثر: ص ۳۱۲؛ یوم الخلاص: ص ۲۴۸.

۳. و او قطعاً اسم خود را روی تألیفش درج نکرده است؛ زیرا عار و ننگی برایش خواهد بود؛ و اگر چنین نبود از درج اسم خودش بر روی کتاب خجالت نمی‌کشید، هرچند حاوی معلومات مناسبی نیست.

او حریص می‌شد، درحالی‌که سلمان و ابوذر رضی الله عنهما هر دو بر یک راه و منهج بوده‌اند و راهشان یکی بوده است؛ و آنان از برگزیدگان اصحاب امیرالمؤمنین رضی الله عنه و ثابت‌قدمان بر بیعتش بوده‌اند؛ اما اختلاف فقط از آنجا ناشی می‌شود که برخی از حقایقی که سلمان رضی الله عنه می‌دانست برای ابوذر رضی الله عنه مجهول و ناشناخته بود، و اگر او از آن‌ها اطلاع داشت می‌پنداشت این باورها شرک سلمان یا غلو بوده است.

من از این گفته‌ او که «یمانی و خراسان بعد از قیام امام مهدی رضی الله عنه ظهور می‌کنند» بسیار در تعجبم. این گفته اگر به چیزی دلالت کند فقط به جهل و نادانی نویسنده از صریح‌ترین روایات متواتر و صحیح اهل بیت رضی الله عنهم در این عرصه دلالت می‌کند؛ روایاتی که تصریح می‌کنند یمانی و خراسانی و سفیانی از جمله نشانه‌های قائم رضی الله عنه هستند و پانزده ماه قبل از ایشان رضی الله عنه در ماه رجب، در یک روز و یک ماه و یک سال قیام می‌کنند.

از اباعبدالله صادق رضی الله عنه روایت شده است، فرمود: «سفیانی از محتومات است.»<sup>۱</sup>

باید به وی خاطر نشان کنم «حق» یکی است، حجت خدا یکی است؛ و صراط دو نوع است: صراط مستقیم، و صراط دوزخ، و سه تا یا چهار تا نیست.

در نهایت به او می‌گویم: به خدا سوگند این پاسخ‌ها تنها قطره‌ای از دریای فیضی است که خداوند از علم قائم آل محمد سید احمدالحسن رضی الله عنه روزی ما گردانیده است؛ و اگر او واقعاً خواستار پاسخ‌هایم بود قطعاً بیش از این به او می‌گفتم، اما می‌دانم او جویای حق نیست، بلکه صرفاً یک مجادله‌گر است، و کسانی که او آنان را یاری می‌کند و آنان او را یاری می‌دهند به خوبی او را می‌شناسند، و موضع‌گیری او معلوم و مشخص است، و بنده نمی‌خواهم هرآنچه را در اختیار دارم بیان کنم. او باید از پروردگارش درخواست بخشایش کند، زیرا شمشیر قائم رضی الله عنه رحم ندارد و دولت حق بی‌تردید می‌آید، ان شاء الله، و آن هنگام است که باطل‌پیشگان زیان

می بینند.

پروردگار تو - آن پروردگار عزتمند - پاک و منزّه است از آنچه توصیفش می کنند؛ و سلام بر  
مرسلین؛ والحمد لله رب العالمین؛ و درود و سلام تام و تمام بر برترین خلق خدا محمد و  
اهل بیتش ائمه و مهدیون باد.

ابو نور

انصار امام مهدی

(خداوند در زمین تمکین شده)

شهر عفک